

مستی عشق جمال قدم در شرح لوح "کتاب الظهور"

فاروق ایزدی‌نیا

هر کلام نازله از کَلک مظهر ظهور، عالمی از معانی و مفاهیم را به خود به ارمغان می‌آورد. کوتاهی یا بلندی سخن مطرح نیست، بلکه روحی که انتقال می‌دهد سبب می‌شود روان خواننده به اهتزاز آید، بخصوص اگر سخن از عشق در میان باشد. کلام الهی متحوّل می‌سازد؛ کلام الهی مذهب عشق را بیان می‌کند؛ حبّ مالک قدم حتّی قلم را در بر می‌گیرد به شأنی که آنچه از آن جاری می‌شود ساکنان زمین را مجذوب می‌سازد.

کتاب‌الظهور لوح کوتاهی است که برخی مشخصات ظهور جمال مبارک را بیان کرده است. مطالب عدیده در جملات کوتاه بیان شده و هر کلمه‌ای اشارتی به بشارتی است و هر بیانی حامل دلیل و برهانی. در این مختصر سعی خواهد شد آنچه که جمال قدم در این لوح کوتاه بیان کرده‌اند، محلّ بررسی قرار گیرد و معلوم شود که هر کلام به چه مفهومی اشاره دارد و کدامین سخن را بیان خواهد. مرسل‌الاریاح چیست؟ تحوّل مس به طلا چگونه است؛ آب حیات چگونه به اهل عالم عنایت شده است؛ نسائم غفران چگونه به وزیدن آمده است؛ آیا آزمودن حضرتش جایز است؛ از چه رو بلایا را به جان خرید و آیا از برای خویش منفعتی طلبید؟

جمیع اینها مفاهیمی است که در این لوح مبارک به اختصار تمام بیان شده و اگر مفاهیم آن قدری گسترده‌تر بیان گردد، سبب اهتزاز روح و التذّاد روان گردد. از آنجا که بیان مفاهیم الواح الهی جز با استفاده از سایر بیانات مبارکه میسر نگردد، در این کلام کوتاه، به دیگر آثار مقدّسه استناد خواهد شد.

مخاطب لوح

مخاطب این لوح مبارک، به تصریح جناب فاضل مازندرانی در جلد چهارم /سرر‌الآثار خصوصی، ص ۳۰۲، جناب حاجی سیّد مهدی افغان است. ایشان فرزند جناب حاج میرزا حسینعلی، خال اصغر حضرت ربّ اعلیٰ، است. شرح احوال ایشان به اختصار در کتاب *خاندان افغان سدره رحمان*، تألیف جناب محمدعلی فیضی، صص ۱۴۵ الی ۱۵۲ درج شده است. ملخّص کلام آن که:

"ایشان در یزد به شغل تجارت مشغول و در اثر رویایی به امر مبارک ایمان حاصل نموده و در ایام توقّف حضرت بهاء‌الله در بغداد به اتفاق جناب حاج میرزا

محمدتقی وکیل‌الحق و حاج میرزا محمدعلی به حضور مبارک مشرف گشته و مراتب ایمانی ایشان کامل گردیده و قیام به خدمت امرالله نموده و صدمات بسیار در راه امر بر ایشان، از ناحیه متعصبین، وارد گردید. پس از صعود ایشان، که در یزد واقع گردید، زیارت‌نامه مخصوص از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء درباره مقامات روحانی ایشان شرف صدور یافت... متن زیارت‌نامه ایشان در صفحات ۷-۱۴۶ این کتاب درج است.

در کتاب *یادنامه بیضاء نورا*، تألیف جناب دکتر وحید رأفتی، مذکور، "جناب حاجی سید مهدی افغان از اعظم افغان یزد و بانی قریه مهدی‌آباد و گورستان موسوم به بقعه‌الخضراء در آن مدینه است." (ص ۱۱۶)

در کتاب مزبور، چند فقره از الواح صادره از قلم میثاق به افتخار جناب افغان و نیز انجال ایشان در صفحات ۱۱۷ تا ۱۱۹ درج شده است.

حضرت عبدالبهاء درباره صعود جناب افغان می‌فرمایند، "ای حضرت بیضاء، مرثیه حضرت افغان قرائت گردید. فی‌الحقیقه در ماتم حضرت افغان کبیراً و حضرت افغان عظیم، جناب آقا سید مهدی، چشم‌ها گریان است و قلب‌ها بریان. دو مصیبت عظیمه پی در پی بر عبدالبهاء وارد. شدت تأثیر آن را بیان نتوانم، ولی جز تسلیم و رضای به قضا چاره ندارم و شکوه نتوانم. زیرا حکمت بالغه‌ای در آن... " (*یادنامه بیضاء نورا*، ص ۱۲)

صعود جناب حاجی سید مهدی افغان در ۲۶ ذی‌حج ۱۳۲۹ ه.ق / ۱۸ دسامبر ۱۹۱۱ میلادی واقع شده است (*یادنامه بیضاء نورا*، ص ۳۱۷)

مضامین لوح مبارک

مخاطب لوح را با عنوان "من أقبَل إلى الله مُرسِل الأریاح" یاد کرده‌اند. اصطلاح "مرسل‌الاریاح" مکرراً به عنوان صفتی برای نفس هیکل مبارک در آثار مبارکه به کار رفته است.

"غنی یا امتی علی افغان دوحه عرفانی؛ آئه ینفَعک فی کلِّ عالمٍ من عوالمی یشهد بذلک ربِّک مرسل الأریاح." (لوح اول از آثار قلم اعلی ج ۲، طبع بمبئی، ص ۵ / طبع کانادا، ص ۳)

و در لوح دیگر تا حدی به علت آن اشارتی دارند، "قل لاتضییعوا امرالله بینکم و لاتتبعوا الذین کفروا بالله مُرسِل الأریاح؛ أن انصروا الله بالسنیکم. إن اللسان سیفُ الرّحمن... " (آثار قلم اعلی، ج ۱، خط زین، ص ۱۵۳)

در بیان فوق کسانی که از مرسل اریاح اعراض می‌کنند سبب ضایع شدن امر الهی در بین ناس می‌گردند. بنابراین اریاح ارسالی از سوی خداوند باید سبب احیاء نفوس و هدایت آنها باشد که اعراض از آن سبب می‌شود امر الهی از جریان باز ماند. زمانی که حضرت بهاء‌الله قصد فرمودند با شیخ عبدالحسین طهرانی در بغداد ملاقات کنند، در حالی که در شأن حق نیست که نزد خلق حاضر شود ولی جمال مبارک پذیرفتند که به دیدار او بروند

تا امر الهی را ابلاغ کنند و به این حرکت "هبوب اریاح" اطلاق می‌فرمایند. بیان هیکل مبارک چنین است:

"انّا اردنا حضورک فی العراق و جعلنا الاختیار بیدک فی ائی محلّ ترید لتحضّر و نظهر لک البرهان. انّک قبلت و اذا جاء المیقات هبّت الأریاح انّک فرّرت یا ایها الدّباب. اتینا بیتاً قرّر فیہ الإجماع و ما وجدناک یا ایها المُشرک باللّٰه مرسل الأریاح." (آثار قلم/علی، ج ۱، طبع کانادا ص ۳۳۹ / خط زین، ص ۳۱۲)

این اصطلاح اشارتی لطیف به آیه قرآنی (اعراف، ۵۷) است که خداوند بادهای را به عنوان مژده‌ای دالّ بر رحمت قریب‌الوقوعش می‌فرستد تا مردگان را زندگی بخشد و زمین بایر را محلّ بروز و ظهور ثمرات گرداند. جالب است که درست قبل از آن به خلقت عالم در شش روز و جلوس خالق بر عرش اشارت دارد و سپس نهی از فساد کردن در ارض بعد از اصلاحش تصریح می‌شود که جمال مبارک بارها تأکید دارند که از برای اصلاح عالم آمده‌اند و احبّاء نیز مأمور به اصلاح هستند و هر آن کس که فساد بعد از اصلاح نماید مشمول "لیس منّی" می‌شود و نسبت او به جمال ابهی سلب می‌گردد.

عین این آیه در سوره فرقان (آیه ۴۸) نیز عَزَّ نَزول یافته است. در آنجا نیز مقصود از آن را احیاء بلاد میته ذکر کرده و تصریح شده است که این کار را کردیم که مردمان آگاه شوند ولی اکثر آنها کفران ورزیدند و اگر بخواهیم برای هر قریه‌ای انذار کننده‌ای را مبعوث خواهیم کرد. جالب‌تر آن که در سوره نمل (آیه ۶۳) دیگر بار این آیه تکرار شده است. قبل از آن به اجابت دعای درماندگان از سوی خداوند اشارتی رفته و خلیفه گرداندن مردمان در روی زمین تصریح شده است. در سوره روم (آیات ۴۶ الی ۴۸)، ارسال اریاح را از جمله معجزات خود برشمرده تا رحمت خودش را به انسانها بچساند. و بلافاصله اشارتی دارد که از قبل هم رسولانی فرستاده و معجزاتی را با آنها همراه کرده است. در اینجا است که ارسال اریاح را برای گسترش ابر بر پهنه آسمان و رساندن قطرات آن به مردمان و شاد کردن آنها ذکر می‌کند.

کاملاً مشخص است که مقصود از ارسال اریاح رساندن ندای الهی به مردمان و احیای اموات است. در لوح مبارک خطاب به شیخ عبدالحسین نیز می‌فرمایند که دیدار او را طالب بودند صرفاً "الیتم حجّة الله علیک و علی من حولک لعلّ تسکن نار البغضاء فی صدرک و صدور الذّین کفروا برّبّ الأرباب" (آثار قلم/علی، ج ۱، خط زین‌المقربین، صص ۱۳-۳۱۲)

استواء جمال قدم بر عرش اعظم

در اصطلاح قرآنی، خداوند بعد از خلق کائنات در شش روز، در یوم هفتم بر عرش مستوی شد. این معنی در آیات مختلفه قرآنی ثبت شده است. برای مثال در سوره اعراف، آیه ۵۴، می‌فرماید، "انّ ربّکم الله الذّی خلق السّموات و الأرض فی سِتّة ایام ثمّ استوی علی العرش یغشی اللّیل النّهار یطلّبهُ حیثاً و الشّمس و القمر و النّجوم مسخّرات بأمره؛ الّا لَه الخلق و الأمر. تبارک الله ربّ العالمین." [مضمون: همانا پروردگار شما خداوند است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید؛ سپس بر عرش استیلا یافت. شب

را به روز می‌پوشاند و خورشید و ماه و ستارگان را که رام شده فرمان اویند. بدانید که خلق و امر او را است؛ بزرگا خداوندا که پروردگار جهانیان است.]

در اینجا بالصرّاحه به دو عالم امر و خلق اشاره دارد که در ابتدای کتاب اقدس هم ذکر شده است. امّا، در امر مبارک به سه عالم حق، امر و خلق قائل هستیم. امّا، این معنی در واقع بدیع است و در اعصار سالفه به این نکته اشارتی نشده است. در حقیقت جلوس بر عرش، همان ظهور الهی است که در کتب سالفه به آن بشارت داده شده که بعد از شش ظهور بزرگ رخ می‌دهد و در سرّ التَّنْکِیس لرمز الرّئیس نیز در این مورد ذکری هست. امّا، عرش نیز در آثار مبارکه بسیار محلّ اشاره قرار گرفته است. در مقامی حضرت عبدالبهاء در اشاره به مقام جمال مبارک می‌فرمایند، "هذا هو العرش الّذی عرّج الیه رسول الله" (مکاتیب، ج ۱، ص ۲۰۹)

در آثار جمال مبارک نیز به مقام نفس مبارک یا محلّ استقرار آن حضرت اطلاق شده است. مثلاً به کسانی که بر حبّ الهی استقامت نمایند وعده داده شده که "بیعته تلقاء العرش فی فردوس الأعظم علی جمال کان من نور العزّ منیرا" (نالی الحکمة، ج ۱، ص ۳۶). یا در همان لوح نفوسی را که موفق به زیارت هیکل اطهر شده‌اند "الذین حضروا تلقاء العرش" توصیف فرموده‌اند.^۲

تأثیر کلام الهی

در غربت روح انسان در عالم عنصری جای تردیدی نیست. در موارد عدیده به این نکته اشاره شده است. از جمله در صلوة کبیر مذکور، "تری الغریب سرع الی وطنه الأعلى" و در کلام دیگر مذکور، "طوبی لغریب قصد وطنه الأعلى و المسکین تشبّت بذیل الغنا و لبعید تقرب الی هذا البحر العظیم." (آثار قلم/علی، ج ۶، ص ۴۰)

در دیار غربت، انسان در جستجوی کلامی آشنا است. از آنجا که خود به عالمی دیگر تعلق دارد، در جستجوی کلامی از همان عالم است و بدین لحاظ، کلام وحی با روح او سخن می‌گوید و از وطنش رازها به میان می‌آورد. به عبارت دیگر، از آنجا که روح آدمی عاشق معبود خویش است و معبود نیز حبّ کثیر به او دارد، به بیان حضرت عبدالبهاء وقتی آدمی در نهایت عجز و فروتنی به درگاه الهی روی می‌آورد و به ذکر او می‌پردازد، همین "نور قلبه و جلاء لبصره و حیاة لروحه و علوّ لکینونته" است و به این واسطه دل و جانش مجذوب ملکوت الله می‌شود و لهذا سعه و استعداد او فزونی می‌گیرد و ظرف وجودش وسعت می‌یابد و در نتیجه محتوایش نیز افزایش می‌یابد و عطش او بالا می‌رود در نتیجه فیض غمام در ذائقه انسان شیرین می‌شود و این سرّ مناجات است. (بهاء/الله و عصر جدید، ص ۱۰۸)

حضرت بهاء/الله در کتاب الظهور به کلامی مختصر می‌فرمایند که به ذکر الهی یکتاپرستان به معارج حقائق پرواز می‌کنند و اهل خلوص به مشرق انوار راه می‌یابند و مس وجود به زر ناب مبدل می‌گردد. جالب است که در کلامی دیگر که در باب تبدیل نحاس به ذهب است، تبدیل مس وجود به زر را به مراتب از آن مهمتر می‌دانند زیرا اکسیر اکبر کلمه حق است، "اکسیر اکبر کلمه حق بوده و او را ید قدرت از معدن مکنون به اسم مخزون

ظاهر فرموده؛ او را در قرع قلب به نار محبت بپرور و بعد از ظهور اثر آن در جمیع ارکان اگر ذره‌ای از آن بر اهل امکان مبدول شود جمیع نحاس وجود را ذهب ابریز مشاهده نمایی. این است اکسیر اعظم که قلم قدم به ذکر آن مشغول بوده و هست. " (مانده آسمانی، ج ۴، ص ۲۵)

و در اینجا است که می‌فرمایند، "عشق مذهب الأبرار" که سبب شود ندای شیرین آن محبوب همگان عالمی را به اشتعال آورد و به اسم ابهای حضرتش نهرها از سنگها جاری گردد. عشق مستی می‌آورد و مستی سبب رهایی از خویشتن می‌گردد و سیر در عوالم دیگر را میسر می‌سازد.

مستی عشق جمال قدم

عبارت "قد اخذ القلم سکر حب مالک القدم" به شانی که اگر مأمور گردد جمیع ساکنان کره ارض را مجذوب خود سازد، گویای ارتباط عمیق عاشقانه بین خالق و مخلوق است. به بیان مرکز میثاق، "ای دلبر مهربان، هر بینوایی سرگشته کوی تو و هر مرغ بی پر و بالی گرفتار موی تو و هر سرگشته و سرگردانی ناظر به سوی تو و هر سوخته‌دلی تشنه جوی تو و جهانیان، هر چند غافلند، ولی به جان در گفتگوی تو. ندانند و نشناسند؛ نجویند و نپویند، ولی مستحق الطافند و سزاوار عنایت و اعطاف." (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۰۶)

مستی عشق به جمال قدم، که خود منشأ در عشق الهی به بندگان دارد، سبب می‌شود که احدی به فکر خویشتن نباشد و چنان عاشق و واله او گردند که مشتاق اینار جان گردند. در لوح رئیس فارسی شهادت می‌دهند، "این نفوس از خمر رحمن به هیجان آمده‌اند و سکر سلسبیل عنایت الهی چنان اخذشان نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود در سبیل حق راضی بل شاکرند؛ ابداً شکوه‌ای نداشته و ندارند. بلکه دمانشان در ابدانشان در کلّ حین از ربّ العالمین آمل و سائل است که در سببش بر خاک ریخته شود و همچنین رؤسشان آمل که بر کلّ سنان در سبیل محبوب جان و روان مرتفع گردد." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۲۳۴)

تأثیرات حبّ الهی در این دور چنان است که اهل فردوس و اهل حظائر قدس مشتاق لقای جمال قدم شده‌اند؛ اما اسفا که نفوس همه در صقع واحد نیستند؛ گروهی در کمال مسرت به سوی حضرتش شتابند و گروهی روی برگردانند. در کلامی کوتاه خطاب به شیخ عبدالحسین طهرانی می‌فرمایند، "انک أعرضت عن لقائی بعد الذی یشتاقه اهل الفردوس و اهل حظائر القدس ... قد اخذ السکر سگان بریة النفس و الهوی و المخلصون أقبلوا الی مطلع الوحی بروح و ریحان." (آثار قلم/علی، خطّ جناب زین‌المقرّبین، ص ۳۱۳)

حبّ الهی والاترین، متعالی‌ترین، عزیزترین هدیه الهی است. در مناجاتی از قلم اعلی نازل، "فاستقمنا علی حبّک بین خلقک؛ لأنّ هذا اعظم عطیتک لبریتک." (دعیه محبوب، ص ۲۱۱) بدین لحاظ است که در این دور مبارک، حتی اجرای احکام، که به بیان الهی نه "از برای اجرای حدودات ظاهره" بلکه "لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیّه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه" (فتنارات، ص ۱۶۷) است، فقط برای حبّ الهی و رسیدن به رضای او است (کلمات مکنونه عربی، فقرات ۳۸ و ۳۹). آنقدر این نکته اهمّیت دارد

که اگر جز حبّ الهی، امر دیگری در اجرای حدود مطرح شود، مثلاً خوف از نار و طمع بهشت، آدمی ناگهان از اوج قبول توحید به حسیض شرک سقوط می‌کند (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۳-۵۲).

آب حیات

احیاء مردگان در آخر الزمان در جمیع ادوار وعده داده شده است. جمال قدم بر این نکته تأکید کرده‌اند که با ظهور ایشان این وعده تحقق یافته است. کلام ایشان، عنایات ایشان، روحی که با ظهور آن حضرت در آفاق و انفس تأثیر گذاشته، جمیع گویای زندگی جدید بخشیدن به اهل عالم است. چشمه‌های آب حیات قبلاً مستور بود، به تأیید روح قدسی الهی از حقایق کلمات جاری گشت: "بلی چشمه حیات مشهور که بعضی از عباد در طلب او شتافتند حیات ظاهری عنصری بخشید و این چشمه حیات که در کلمات سبحانی جاری و مستور است حیات باقی و روح قدسی بخشد؛ مبدأ و محلّ آن چشمه ظلمات ارض است و مبدأ و سبب این چشمه جعد محبوب." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۷۲)

حتی، در لوحی، اشارتی دارند که جمیع من فی الملک را به طرفه‌العینی نابود کرده خلقی جدید ایجاد فرموده‌اند. البتّه این بعد از آن است که به ذات الوهیت می‌فرمایند اگر امر مبرم تو صادر شود سگان ارض را به کلمه علیا "الّتی سمعُها من لسان قدرتك فی ملکوت عزّک" حیات می‌بخشم و آنها را به منظر ابهی که مکنون به اسم ظاهر ظهور فرموده بشارت می‌دهم: "قَدْ قَبَضْنَا الْأَرْوَاحَ بِسُلْطَانِ الْقُدْرَةِ وَالْإِقْتِدَارِ وَ شَرَعْنَا فِي خَلْقِ بَدِيعٍ فَضْلاً مِنْ عِنْدِنَا وَ أَنَا الْفَضَالُ الْقَدِيمِ." (تایم تسعه، ص ۶-۲۵۵)

در این خصوص که این خلق بدیع چرا صورت گرفته و چگونه صورت گرفته، باید به بیانات مکرّری که راجع به عدم لیاقت در میان خلق الله برای استماع ندای الهی توجه داشت. فی‌المثل در بیانی می‌فرمایند، "صمت نزد مظلوم محبوب بوده و هست. چه که آذانی که الیوم لایق این ندا باشد کمیاب." (نالی‌الحکمة، ج ۳، ص ۲۴۳) یا در وصف قوه سامعه‌ای که لایق استماع ندا باشد می‌فرمایند، "اگر قوه روح بنامها به قوه سامعه تبدیل شود می‌توان گفت لایق اصغاء این نداء است که از افق اعلی مرتفع؛ و الا این آذان آلوده لایق اصغاء نبوده و نیست." (مجموعه اشراقات، ص ۱۲۰). در مجموعه پنج کنز، جناب نبیل از بیانات شفاهی حضرت بهاء الله نقل می‌نماید که جمال مبارک فرمودند، "آیا می‌دانید که چگونه اشخاص قابل استماع من و لایق حضور در این محضر می‌باشند؟ اگر شخصی را در فضای بی‌پایان حاضر نمایند که جهاتش غیر محدود و در سمت یمین آن جمیع عزت‌ها و لذت‌ها و راحت‌ها و سلطنت‌های دائمه غیر مکدره موجود باشد و دریسارش جمیع بلاها و شدت‌ها و المها و نعمت‌ها و مشقت‌های عظیمه دائمه مهیا باشد و این شخص را ندای روح‌الامین مخاطب سازد که اگر طرف یمین را با آنچه در اوست از لذات باقیه بر طرف یسار اختیار نمایی ذره‌ای از قدر و منزلت تو عنده کم نمی‌شود و اگر سمت یسار را با آنچه از شدائد بی‌شمار اختیار نمایی بر یمین، ذره‌ای از شان و مقام تولدی‌العزیز المختار فزون نمی‌شود؛ در آن حین اگر آن شخص در کمال شوق و اشتیاق، یسار ذلت را بر یمین عزت اختیار نمود آنوقت قابل حضور این محضر است و لایق این کلمات اعظم."

در باب خلق بدیع، لوحی است مشحون از رموز معنویه که در آن می‌فرمایند، "چون حور معانی که ازل‌الآزال خَلْف سِرادق عصمت صمدانی مستور بود، وقتی از ساحت قدس سلطان لایزالی اذن خواست که از غرفات خلوت روحانی به انجمن رحمت ربّانی در آید و یک تجلی از تجلیات مکنونه بر عوالم قدس احدیه اشراق فرماید؛ در این حین منادی از مصدر الوهیت کبری و مخزن ربوبیت عظمی ندا نمود که خلقی که قابل این تجلی و اشراق شوند مشهود نه. امر به خلق جدید و صنع بدیع گشت." (مجموعه الواح، ص ۳-۲۷۲)

بعد از آن که نحوه خلق بدیع را بیان می‌فرمایند، در وصف آنها چنین توضیح می‌دهند، "قاموا خلقٌ لو ینظرُ أحدٌ منهم بطرفِ طرفِهِ علی اهل السّموات و الأرض لَیَنعَدَمَنَّ کلّهنّ و ینقلبنّ و یرجعنّ الی عدمٍ قدیم" (همان، ص ۲۷۳).
پس آنگاه اذن خروج حوریّه روح از خلف سِرادق کبری صادر می‌شود تا "بر سگان اهل سموات و ارض بذل روح حقیقی" فرماید. به این ترتیب حیات جدیدی بر اهل ارض اعطاء می‌گردد و "نَفسی از نفس قدمانی" در آنها دمیده می‌شود.

هبوب نسائم غفران

یکی از اهمّ موارد مذکور در آثار این ظهور هبوب نسائم غفران بر اهل اکوان است. در مناجاتی از قلم اعلی نازل، "همچنین فرموده‌ای که اگر نفسی از اوّل لاوّل از جمیع اعمال حسنه محروم مانده باشد الیوم تدارک آن ممکن است چه که دریای غفران در امکان ظاهر و آسمان بخشش مرتفع." (ادعیه محبوب، ص ۳۶۷)

در این لوح مبارک نیز بالصّراحه فرموده‌اند، "باسمی الرّحمن هبّت نسمة الغفران." در لوح غلام‌الخلد بر این نکته تصریح شده است، "منادی بقا از عرش عما ندا فرمود که ای منتظران وادی صبر و وفا و ای عاشقان هوای قرب و بقا، غلام روحانی که در کنائز عصمت ربّانی مستور بود به طراز یزدانی و جمال سبحانی از مشرق صمدانی چون شمس حقیقی و روح قدمی طالع شد ... و چون آن کلمه غیبیه از عوالم هویه صرفه و احدیه محضه به عوالم مُلکیّه تجلی فرمود، نسیم رحمتی از آن تجلی برخاست که رائحه عصیان از کلّ شیء برداشت و خلعت جدید غفران بر هیاکل نامتناهی اشیاء و انسان در پوشید." (ایام تسعه، ص ۸-۹۷)

در لوحی به سبقت رحمت الهی شهادت می‌دهند و مایلند که احباء برای جمیع نفوس تمنای هدایت و غفران نمایند، "چون رحمت سبقت گرفته و ایام ایام ربیع عنایت رحمانی است، باید کلّ با قلوب مقدّس از ضغینه و بغضاء از حقّ هدایت کلّ را سائل و آمل شوند شاید بحر کرم موجی زند و کلّ را به خَلع مبارکه غفران مزین نماید." (یاران پارسی، ص ۵۴)
در بحث از غفران همین بس که والدین غیرمؤمن احبای الهی نیز مشمول این غفران می‌شوند، "یکی از فضل‌های مخصوصه این ظهور آن است که هر نفسی که به مطلع امر اقبال نمود، ابوبین او اگرچه به ایمان به ظهور فائز نشده باشند، پرتو آفتاب عنایت الهیه ایشان را اخذ فرماید. هذا من فضلہ علی احبائه." (ماتده آسمانی، ج ۴، ص ۱۷۲)

وسعت فضل الهی حتی منتسبین را نیز در شرایطی در بر می‌گیرد: "از جمله اموری که مخصوص است به این ظهور اعظم آن که هر نفی در این ظهور به اقبال فائز و به اسم قیوم از رحیق مختوم آشامید، یعنی از کأس محبت الهی؛ منتسبین او بر حسب ظاهر اگر مؤمن نباشند بعد از صعود به عفو الهی فائز و از بحر رحمت مرزوق خواهند بود. این فضل محقق است از برای نفوسی که از ایشان ضرری به حق و اولیای او نرسید..." (مأندة آسمانی، ج ۴، ص ۱۷۳)

عفو و غفران الهی سبب چشم‌پوشی از بعضی اعمال جزئیة نیز می‌گردد؛ زیرا به حسنات احباء ناظر است نه سیئات آنها: "حقّ جلّ ذکره خود را غفور و رحیم و کریم خواند؛ چگونه می‌شود به امورات جزئیة از احبای خود بگذرد و یا نظر رحمت باز دارد. ای نبیل قبل علی عمری آنّه قد کان بالمنظر الأعلى و المقام الأسنى. لاینظرُ الا حسناتِ احبائه و ما وَرَدَ علیهم فی سبيله و يتجاوز عما دونها ... همیشه حق ناظر به اعمال خیریه بریه بوده و هست مگر نفسی که فی‌الحقیقه از او رائحة اعراض مرور نماید." (مأندة آسمانی، ج ۴، ص ۹۴)

حتی کسانی که در زیر بار سنگین امتحانات دوام نیاورده‌اند، خداوند دست از آنها بر نمی‌دارد تا به وسائلی دیگر بار در ظلّ رحمت رحمان قرار گیرند. حتی از "نفوس مطمئنة قویة ثابتة" که "اقلّ از کبریت احمر بوده و خواهند بود" می‌خواهند که "نفوس ضعیفه را به خود وانگذارند و به لطائف بیانات الهیه ایشان را مجدداً به حیات باقیه کشانند." (مأندة آسمانی، ج ۸، ص ۷۱ و ۱۶۵)

نگاه خداوند به اینگونه نفوس مانند "حال مرعی است که عقاب ببند و حال غنمی که از اطراف ذناب مشاهده کند." بدین لحاظ مایل است که احبایش نیز لطف خود را از آنها باز ندارند و ستر کنند و به صبر و شکیبایی تمسک نمایند. زیرا اگر به ذکر ضعف و فتور آنها پرداخته شود، "سبب حزن آن بیچاره و انفعال او شود و این لدی‌الله محبوب نه." (مجموعه آثار قلم‌اعلی، شماره ۵۱، ص ۱۶۰)^۳

گاه مشاهده می‌شود که وقتی کسی اظهار خطایی از نفسی نماید، مظهر ظهور ابراز شرمندگی می‌کند. ملاحظه نمایید: "قسم به جمال محبوب این است رحمتی که همه کاینات را فرا گرفته. ای علی عین رحمت در جریان است و قلب شفقتم در احتراق. چه که لازال دوست نداشته احبایش را حزنی اخذ نماید و یا همی مس کند. اگر اسم رحمانم مغایر حرفی از احبایم استماع نمود مهموماً مغموماً به محلّ خود راجع شد و اسم ستارم هر زمان مشاهده نمود نفسی به هتکی مشغول است به کمال احزان به مقرّ اقدس بازگشت و به صیحه و ندبه مشغول و اسم غفارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض افتاد و ملائکه امریه به منظر اکبر حملش نمودند. و نفسی الحق یا نبیل قبل علی، احتراق قلب بهاء از تو بیشتر و ناله او اعظم‌تر. هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده هیکل قدم از حیا اراده ستر جمال خود نمود. چه که لازال ناظر به وفا بوده و عمل به شرایط آن." (مأندة آسمانی، ج ۴، ص ۱۱۱ / منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۹۸)

اما، باید تقدیس و تنزیه را مرعی داشت زیرا در هر عملی اثراتی موجود که ممکن است تأثیر سوء آن سبب وارد آمدن لطمه به امر مبارک شود. این است که می‌فرمایند، "اگرچه این ایام بحر غفران موج و نیر کرم از اعلیٰ افق عالم مُشرق، ولکن در هر عملی بنفسه اثری مقدر؛ الیوم عبادی که به منظر اکبر ناظرند باید به اعمالی تمسک نمایند که عرف تقدیس از او متضوع گردد و سبب اقبال اهل عالم شود." (تالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۵۸)

البته ناگفته نماند در کنار این هبوب نسائم غفران، تصریح شده است که "هر چه الیوم از نفسی فوت شود به تدارک آن قادر نخواهد بود." (تالی الحکمة، ج ۱، ص ۱۷۸). "ای ام‌الله الیوم یومی است که اگر از نفسی امری فوت شود به قرن‌های لایحسی تدارک آن ممکن نه." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۲)

اسم مشهور

اسم مشهور که سبب خروج حور از قصور باشد، طبق آنچه که در کلمات مکنونه فارسی و تبیینات حضرت ولی امرالله آمده، باید "بهاء" باشد. در فقره‌ای از کلمات مبارکه مکنونه آمده است که جمال هیکل بقا در عقبه وفا منتظر بماند اما رائحه وفا از اهل ارض نیافت. در حین رجوع مشاهده نمود که "حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مبتلا شده‌اند. در این وقت حوریه الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الا اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اول اسم از لسان جاری شد؛ اهل غرفات از مکامن عز خود بیرون دویدند و چون به حرف دوم رسید جمیع بر تراب ریختند..." (مجموعه الواح، ص ۳۹۶).

طبق تبیین حضرت عبدالبهاء اسمی که اول و دوم آن ذکر شد و اهل غرفات از مکامن عز خود بیرون دویدند و بر تراب ریختند، "آن اسم عظیم اسم اعظم است، مراد جمال مبارک است و آنچه الیوم در دست است معانی دو حرف از اسم اعظم است و آن ب و ه است." (مانده ۲، ص ۵۶)

درباره اسم مشهور، یا اسم اعظم الهی، که در این لوح مبارک بدان اشارت رفته که به ذکری حور از قصور خارج شده‌اند و به رکن دیگرش منظر اکبر به اشتعال آمده است، جمال مبارک درباره تأثیراتش می‌فرمایند، "یا عندلیب اسم‌النداء إنه یظهر مرّة باسم الحبيب و آخری باسمی المحبوب و تارة باسم قلمی الأعلیٰ و طورا بهذا الاسم الذی ارتعدت فرائض الأسماء و أنصعق من فی الأرض و السماء إلا من شاء الله..." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۱)

خروج حور از قصور

حور اصطلاح قرآنی است که در سوره رحمن (آیه ۷۲) در زمرة نعمات جنت ذکر شده است. می‌فرماید، "فیهن خیرات حسان... حور مقصورات فی الخیام ... لم یطمثن إنس قبلهن و لا جان..." (مضمون: در آنها دوشیزگان نیکخو و زیباروست ... حوریان پرده‌نشین در خیمه‌ها ... پیش از آنان، هیچ انسان و هیچ جنی آنها را لمس نکرده است.)

در امر مبارک مقصود از حور، معانی مکنونه در قالب کلمات است که در این يوم مبارک بیان شده و اجازه داده شده که از غرفات کلمات یا از قصرهای بیانات خارج شوند. در لوح رضوان می‌فرمایند، "هذا عیدالله قد اشرق عن مطلع قدس لمیع؛ أخیر حوریات البقاء بالخروج عن الغرف الحمراء علی هیئة الحوراء و الظهور بین الأرض و السماء بطراز الأبهی؛ ثم انین لهن بأن یدرن كأس الحیوان من کوثر الرحمن علی أهل الأکوان من کلّ وضیع و شریف." (تایم تسعه، ص ۲۴۷)

در سوره الهیکل به اصطلاح حوریه معانی تصریح دارند، "أن یا حوریه المعانی أن أخرجی من غرفات الکلمات بإذن الله مالک الأرضین و السموات ثم اظهري بطراز اللآهوت ثم اسقی خمر الجبروت بأنامل الیاقوت لعل أهل الناسوت یطلعن بما اشرقت من الق الملکوت شمس البقاء بطراز البهَاء و یقومن علی الثناء بین الأرض و السماء فی ذکر هذا الفتی الذی استقر علی عرش اسمه المئان فی قطب الجنان و من وجهه ظهرت نصره الرحمن..." (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۷)

این مفاهیم ربانیه است که از قلم اعلی عز نزول یافته و همانند حوریاتی که تا قبل از این ظهور کسی بدانها دست نیافته بود، اینک از قصور کلمات و غرفات آیات سالفه عزم خروج نموده تا ندا از ملکوت بلند شود که "قد أتى المحبوب و أضاء الأفاق." جالب است که گاه لطف و مهر جمال مبارک چنان احاطه می‌کند که حوریه را به صورت مزاح نیز مطرح می‌فرمایند:

"هو الهادی؛ جناب نورالله معنوی حضرت هادی انشاءالله و كذلك شاء که از بحر صحت بنوشی و از باده سلامتی بچشی. محل فیض کامله الهی شوی و معدن ظهور انوار لایزالی گردی تا دوستان مسرور شوند و دشمنانت کور. کل حاسد فی النار و کل محسود فی رحمة الغفار. پیر شوی و به پیری برسی و در هر یومی حوری در بر گیری و در قصری جا گیری تا تو از سنبل مو نصیب بری و آنها از گوشه ابرو؛ ولیکن نه حوری جسدی که جز شکم هیچ ندارند و به غیر از یرم چیزی نخواهند، بلکه حوریه معانی به دست آور و در انجمن الهی تفرج نما تا از کوثر روح بنوشی و از ثمر نور بچشی. انشاءالله تا صبح معانی از افق بیان طالع و هویداست تو از پرتو ازلی روشن و منیر باشی والسلام." (آثار قلم اعلی، ۳۸ / صص ۵۱-۵۰)

عکس العمل نسبت به این رب چگونه باید باشد؟

جمال قدم به کرات فرموده‌اند که جمیع باید به آن حضرت اقبال کنند و جهت هدایت عالم و اصلاح امم کسب فیض نمایند؛ اما به دلیل حب جاه و مقام نه تنها اقبال نکرده‌اند بلکه انواع تضییقات را نسبت به ایشان روا داشته‌اند. در لوح سلطان ایران می‌فرمایند، "لو علم الناس ما وراء الختام من رحيق رحمة ربهم العزيز العلام لنبذوا الملام و استرضوا عن الغلام و اما الآن حجبونی بحجاب الظلام الذی نسجوه بأیدی الظنون و الأوهام." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤساء ارض، ص ۱۹۸)

در پایان لوح سلطان دعا می‌فرمایند که جمیع ناس آگاه شوند و به شاطی بحر اعظم بشتابند. گلایه از مردمان است که چرا به جای آن که به تسبیح و تمجید ربّ مجید پردازند، قصد جان او کرده و با سیف و سنان به او مهاجم گشته‌اند.

در کتاب الظهور تصریح می‌فرمایند که چنین پروردگاری شایان تسبیح از سوی اهل ادیان است نه سیف و سنان. در کلمات مکنونه فارسی نیز این گلایه را دارند، "ای پسران غفلت و هوی، دشمن مرا در خانه من راه داده‌اید و دوست مرا از خود رانده‌اید؛ چنانچه حبّ غیر مرا در دل منزل داده‌اید. بشنوید بیان دوست را و به رضوانش اقبال نمائید. دوستان ظاهر نظر به مصلحت خود یکدیگر را دوست داشته و دارند و لکن دوست معنوی شما را لاجل شما دوست داشته و دارد؛ بلکه مخصوص هدایت شما بلائی لاتحصی قبول فرموده. به چنین دوست جفا مکنید و به کویش بشتابید. این است شمس کلمه صدق و وفا که از افق اصبع مالک اسماء اشراق فرموده. *افتحوا آذانکم لإصغاء کلمة الله المهیمن القیوم*". (مجموعه الواح، ص ۳۸۹).

فقره فوق از کلمات مکنونه تداعی کننده بیان بسیار مهربار جمال مبارک خطاب به ناصر الدین شاه است که تأکید دارند محبت ایشان به او به خاطر خود او است اما اطرافیان او را به دلایل دیگر دوست دارند: "إِنَّ الَّذِينَ فِي حَوْلِكَ يُحِبُّونَكَ لَأَنْفُسِهِمْ وَالْعُلَامُ يُحِبُّكَ لِنَفْسِكَ وَمَا أَرَادَ إِلَّا أَنْ يُفَرِّبَكَ إِلَى مَقَرِّ الْفَضْلِ وَيُقَلِّبَكَ إِلَى يَمِينِ الْعَدْلِ وَكَانَ رَبُّكَ عَلَى مَا أَقُولُ شَهِيدًا." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۵۰)

تأثیر کلمات الهیه

"کلمه الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لاثحصی" (بریای دانش، ص ۲۸). اما، درک حلاوت بیان الهی و پذیرش تأثیر آن مستلزم داشتن ذائقه سالم است. در این لوح مبارک، حضرت بهاء الله تصریح دارند که اگر کلمه الهی را بر کوه القاء کنی به سوی خداوند پرواز کند و اگر نفعه‌ای از آن به طور رسد به سوی مقرّ ظهور بشتابد. در واقع جذب کلمه الهی است که جمیع کائنات را در بر می‌گیرد و آنها را به وجد و شوق می‌آورد. چرا قلوب انسان‌ها پذیرای کلمه الهی نیست. آیا جز این است که از فطرت اصلیه منحرف شده‌اند؟ آیا جز این است که قلوب قاسیه جایگزین قلوب لطیفه منیره گشته است؟

جمال مبارک علت عدم اقبال نفوس را چنین بیان می‌فرمایند، "ندای الهی به شأنی مرتفع که جمیع امکان را احاطه فرموده. معذک اکثری از نفوس ضعیفه در حجابات او هام غافل مانده‌اند. قسم به آفتاب حقیقت که از اول فطرت بدیع تا حین چنین ندایی مرتفع نشده و معذک به هوی از اصغای آن ممنوع شده‌اند. و بعضی به تأویل مشغول و از تصریح غافل و بعضی به فرع متمسک و از اصل محتجب. لو کشف الغطاء لَنَاحُوا عَلَى انْفُسِهِمْ أَلَا أَنَّهُمْ مِنَ الْمَيِّتِينَ." (آثار قلم‌اعلی، ج ۶، ص ۲۴۸)

فی‌المثل، در جایی برای درک مفهوم "معراج"، که از جمله مسائل الهیه است، دیگران فراگیری "علوم محدوده محجوبه" را شرط آن می‌دانند و حضرت بهاء الله تأکید دارند که مرآت قلب باید پاک و منزّه باشد، "والله هر کس بخواهد سرّ معراج را ادراک نماید و یا

قطره‌ای از عرفان این بحر بنوشد، اگر هم این علوم نزد او باشد یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد، البتّه باید پاک و منزّه نماید تا سرّ این امر در مرآت قلب او تجلی نماید. " (ایقان، ص ۱۴۵)

اما، تأکید جمال مبارک به تطهیر قلب و رجوع به فطرت اصلیه است که پاک آفریده شده است. در کتاب الظهور به عبارت "اتقوا الله یا اولی‌الالباب" اکتفا می‌فرمایند. اما، در لوح احمد فارسی تأکید دارند، "ای بندگان به مبدأ خود رجوع نمایید و از غفلت نفس و هوی بر آمده قصد سینای روح در این طور مقدّس از ستر و ظهور نمایید." (مجموعه الواح، ص ۳۲۱)

کلام الهی را جز به سمع خداوند نمی‌توان شنید، زیرا که اگر به غیر سمع او شنیده شود، قابل ادراک نخواهد بود. باید قوّه روح بتامه به قوّه سامعه تبدیل شود تا لایق استماع کلام حق گردد و الا گوش‌های آلوده به قصص اولین و آخرین شایسته شنیدن کلام حق نیست. این است که در ورق سوم کلمات فردوسی می‌فرماید، "اگر قوّه روح بتامها به قوّه سامعه تبدیل شود می‌توان گفت لایق اصغاء این نداء است که از افق‌های مرتفع و الاّ این اذان آلوده لایق اصغا نبوده و نیست." در لوحی نازل، "اسرار مکنونه‌اش را هر گوش لایق استماع نه و حوریات معانی مقصوره علمیه‌اش را هر چشمی قابل مشاهده نه." (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۹).

در ایقان توضیح می‌فرمایند که باید به فطرت اصلیه در کلمات الهی نظر انداخت. فطرت در لغت به معنای خلقت و طینت و حالت طبیعی و به معنی سنّت است (اسرار الآثار ج ۴ ص ۴۵۰). ماهیت یا فطرت، قبل از موجود شدن، در علم حق ایجاد می‌شود و بعد، وجود به آن تحقق می‌یابد. در واقع فطرت انسان پاک است، اما در این عالم آلوده می‌شود و از فطرت اصلی منحرف می‌گردد. حضرت بهاء‌الله در لوحی می‌فرمایند، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی‌شد؛ چه که ناس بالمزّه از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند" (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۸۲).

در لوح دیگری هم پیغامی به ابن ذنب ارسال می‌دارند و به او توصیه می‌فرمایند، "اتقوا الله ندای ناصح امین را به سمع فطرت بشنو و چون کلیم آنچه را اصغا نمود و قبول فرمود، تو هم از سدره مبارکه‌ء انسان قبول نما" (مجموعه اشراقات، ص ۴۰). با توجه به این نکته است که می‌فرمایند، "اگر اذان مطهره و نفوس بالغه مشهود می‌شد، هر آینه از بدایع فضل‌های الهی ذکر می‌شد تا جمیع از کلّ آنچه ادراک نموده و عارف شده و مشاهده نموده‌اند، فارغ و مطهر شده به منظر اکبر اطهر توجه نمایند" (آیات الهی، ج ۲، ص ۲۴۹).

و این بیان گویای آن است که چرا کلمات انبیاء الهیه را نفوس بشری ردّ و تکذیب می‌نمودند: جمال مبارک می‌فرمایند، "قدری در آن سوره مبارکه تأمل فرمایید و به فطرت اصلیه تدبّر نمایید تا قدری بر بدایع امور انبیاء و ردّ و تکذیب کلمات نفی اطلاع یابید؛ شاید که ناس را از موطن غفلت نفسانیّه به آشیان وحدت و معرفت الهیه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجره علم ذی‌الجلال بیاشامید و مرزوق گردید. این است نصیب انفس مجرّه از مائده منزله باقیه" (ایقان، طبع مصر، ص ۴).

نهی از امتحان کردن قدرت حق

آیا قدرت خدا را، بعد از آن که جمیع آسمان‌ها و زمین را احاطه کرده است، می‌آزمایید؟ این گلابیه جمال قدم است از بندگان که چرا آنچه را که در کتاب الهی نهی شده است می‌خواهند. نهی از امتحان کردن خداوند در اعصار سابقه هم بوده است. شاید موقعی که از حضرات مظاهر ظهور تقاضای معجزه می‌نمودند به نوعی آنها را با معیارهای خود می‌سنجیدند و با آن که جمیع مظاهر ظهور از اتیان هرگونه معجزه‌ای به جز کلام الهی ابا نمودند و بر آن تصریح کردند، با این همه وقتی بشر به اقبال به مظهر ظهور توفیق یافت، نتوانست از آلوده کردن دیانت الهی به خوارق عادات خودداری نماید. در حالی که تنها معجزه هر یک از آنها نفوذ کلامشان و تنها مأموریتشان هدایت نوع بشر بوده، اما ابناء بشر امور خارق‌العاده را بیشتر دوست دارند.

حضرت بهاء‌الله تأکید دارند که ابدأ در امر مبارک موضوع خوارق عادات مطرح نشود و آن را دلیل بر اقتدار الهی ندانند (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص ۲۵). اما جمال مبارک در لوح القدس صریحاً می‌فرماید ظهور خوارق عادات هم تأثیری در حصول ایمان ندارد، "کم من المشرکین حضروا تلقاء العرش و منهم من اراد الدنيا و منهم من اراد خوارق ما عندهم من العادات؛ فلما اظهرنا لهم ما زادهم الا الخسران المبين." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، طبع کانادا، ص ۳۷۵ / خط زین‌المقرئین، ص ۳۴۱)

حضرت عبدالبهاء احباء را اکیداً از امتحان کردن خداوند نهی می‌فرمایند، "ای جوینده حق یابنده شو تا پاینده گردی. زنه‌ار امتحان منما. زیرا کفه میزان تحمل ثقل اعظم ندارد و زنجیر و حبل متین گسیخته شود، ترازو را خورد و ریز نماید؛ میزان خلق مانند خردل است، امتحان حق به مثابه جبل. خردل تحمل جبل نتواند، البته مضمحل گردد. اما انشاءالله تو گوش هوش باز است و به نشانه و اشاره البته به مقصودت پی می‌بری." (مکاتیب، ج ۸، ص ۷۶)

گاه احساس می‌شود که هیکل مبارک از کسی که می‌خواهد ایشان را امتحان کند می‌رنجند اما با لحنی شفقت‌آمیز او را متنبه می‌سازند که چنین نکند، "یا من یمتحن عبدالبهاء؛ لیس لک أن یمتحن عبداً متضرراً الى الله. أما قرئت فی کتاب القوم من أعظم العرفاء أنه لا يجوز لطالب الحقيقة أن یمتحن المطلوب من يدعو إلى الله مع ذلك أقول لک الحق و التفت إلى الإشارة بکنایة العبارة..." (مکاتیب، ج ۴، ص ۱۹۸).

موضوع نهی از امتحان کردن خداوند در حکایتی از حضرت علی بن ابیطالب مطرح شده که حضرت عبدالبهاء نیز آن را نقل فرموده‌اند:

"ایاک أن تمتحن سیدک و مولاک بل لمحبوک أن یمحص عباده المقبلین. أما سمعت بأن علیاً علیه السلام کان فی شفا جبل شاهی رفیع فقال له أحد من المتزلزلین أتعتمد، یا علی، علی الله و جفطه و صونه و عونه العظیم؟ قال و کیف لا و هو الحافظ اللطیف. قال اذا فارم نفسک من ذروة هذا الجبل الشاهق إن کنت واثق قال علیه السلام لیس للعبید أن یمتحن مولاہ بل للرب أن یمتحن العبد. هذا هو فصل الخطاب و اقع جواب." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۷۴)

داستان سید صادق نقاش که همسرش بهائی و خودش غیربهائی بود معروف است. او قصد کرد حضرت عبدالبهاء را امتحان کند و هیکل مبارک صرفاً به دلیل ایمان همسرش به او جواب دادند. خود هیکل مبارک در این باره فرموده‌اند، "تا به حال چنین واقع نشده که نفسی در مقام امتحان از بنده‌ای از بندگان چیزی طلبد و یا سوالی نماید، جواب بشنود. در آیات قرآن ملاحظه نمایید. اما این عبد نظر به زحمات ضجیع آن جناب و همت بلندش در خدمات مسجونین و اسراء و تحمّلش انواع بلایا و شماتت اعداء، با وجود سوال از روی امتحان، جواب مرقوم نمود." (مکاتیب، ج ۶، ص ۳۲) و در لوح دیگری به این نکته اشارتی صریح دارند، "همچه گمان منما که چیزی مستور و مجهول است و امری غیر معلوم. مکتوب مهور ساده ننگاشته و در آن نقطه‌ای نگذاشته از طهران ارسال شد و آنچه منویّ ضمیر کاتب و نامق بود و مطلب راقم، جواب مرقوم گردید." (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۷۷)

پذیرش اراده الهی

جمال مبارک اصل امر را پذیرش اراده الهی می‌دانند. یعنی مبنای اعتقادی ما یفعل مایشائی خداوند است. به این علت است که جمال مبارک در لوحی گلایه می‌فرماید:

"یا علی، اگر به بصر حقیقت مشاهده نمائی حق را مسئول بینی نه فاعل مختار. جمیع مُقَرَّر و معترفند به کلمه مبارکه «لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ» و همچنین به کلمه محکمه «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»، مع ذلک اگر بر حسب ظاهر فی الجمله بر غیر اراده عباد امری ظاهر شود محزون مشاهده گردند. انشاء الله کلّ مؤید شوند بر تفکر در آنچه از قلم اعلی جاری و نازل شده که شاید مقصود را بیابند و به آن عمل نمایند. باید هر نفسی جهد نماید تا به کوثر رضا فائز شود." (آیات الهی، ج ۲، ص ۳۰۷)

البته جمال مبارک واقفند که نفوس عباد بر سرّ امور واقف نیستند و به این علت است که نمی‌دانند آنچه اراده الهی است خیر محض است. به این علت هیکل مبارک می‌فرماید، "لازال بلایا مخصوص اصفیای حق بوده و خواهد بود. پس نیکوست حال نفسی که بما وَرَدَ عَلَيْهِ رَاضِي و شاکر باشد. چه که وارد نمی‌شود بر نفسی من عندالله إلا آنچه از برای آن نفس بهتر است از آنچه خلق شده مابین سموات و ارض؛ و چون ناس به این ستر^۴ و سرّ آن آگاه نیستند، لذا در موارد بلایا خود را محزون مشاهده می‌نمایند." (انالی الحکمة، ج ۳، ص ۹۰-۲۸۹)

حضرت عبدالبهاء به حدیثی از عالم اسلام اشارتی بس لطیف دارند. حدیث مزبور حالتی از قهر کردن خداوند را بیان می‌دارد، "مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي، فَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَانِي." اما حضرت عبدالبهاء در لوحی کوتاه تفسیری زیبا بر آن مرقوم می‌فرماید:

"هو الابهی ای طالب رضای الهی، در حدیث است «مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي فَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَانِي.»^۵ رضای به قضا عبارت از این است در راه خدا هر بلائی را به جان و دل بجوئی و هر مصیبتی را به کمال سرور تحمّل نمائی؛ سمّ نقیع را چون شهد لطیف بچشی و زهر هلاهل را چون عسل مُصَفًّى بطلبی. زیر این بلایا

اگرچه تلخ است، ولی ثمر شیرین دارد و حلاوت بی‌منتهی بخشد. این است معنی
 «مَنْ لَمْ يَرْضِ بِقَضَائِي فَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَانِي.»^۵ و البهَاء علیک. ع ع (بشارة التور،
 ص ۳۸۶ / مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۶۲)

لطافت فطرت

فطرت اولیه انسان که از ذات الهی سرچشمه می‌گیرد در نهایت پاکی و لطافت است. به مرور ایام در این عالم در اثر آلودگی به اوساخ دنیا است که به بیان جمال مبارک، "از فطرت اصلیه بالمرّه منحرف" می‌شوند که حتی لیاقت استماع کلام الهی را ندارند: "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی‌شد. چه که ناس بالمرّه از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند." (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۸۲) بنابراین، وقتی طبق ورق سوم از کلمات فردوسی، "اگر قوه روح بتامها به قوه سامعه تبدیل شود می‌توان گفت لایق اصغاء این نداء است که از افق اعلی مرتفع و آلا این آذان آلوده لایق اصغاء نبوده و نیست،" (مجموعه اشراقات، ص ۱۲۰)، کلام الهی، و منشأ آن بسیار لطیف است که حتی روح، با همه لطافت و پاک‌اش، نزد لطافت فطرت آن سازج الهیه خجل است.

وقتی فطرت اصلیه که محلّ نزول کلمات الهیه است، پاک و لطیف باشد، منشأ آن قطعاً لطیف و مقدّس است. جمال قدم در لوح قناع می‌فرمایند، "جمع علوم در قبضه اقتدار حق بوده و خواهد بود و آنچه از فطرت نازل بر فطرت اصلیه الهیه نازل شد و می‌شود." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۸۳).

جمال قدم در لوحی با مطلع "نقطه حمد و جوهر حمد"، بعد از توصیف تنزیه و تقدیس ذات الهی از شناخته شدن، توضیح می‌فرمایند که این فطرت اصلیه الهیه چیست: "او همین است آیه «لیس کمثله شیء» که کلّ اقرار بر عجز نموده‌اند نزد ظهور معرفت او و اظهار فخر کرده‌اند به شینی از عنایت او و بعد نفس اشیاء را به او خلق فرمود و این همان نفس است که می‌فرماید، «من عرفها فقد عرف ربّه و من شهدها فقد وصل الی مولا... و همین نفس همان فطرت اصلیه الهیه و کلمه ربّانیه است که کلّ به او مخلوقند ولیکن از او محتجب و کلّ به او مقلند و لکن از او معرض." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۲، ص ۴۵)

در لطافت آن جمال الهیه همین بس که در این لوح می‌فرمایند، "انّ الذی تخجلُ المرآت من ان تصیر موطاً قدمیه قد سکن فی اخب البلاد..." (کتاب مبین، ص ۲۲۱)

حمل بلایا برای مردمان

جمال مبارک در موارد عدیده به این نکته تصریح دارند که بلایا را حمل کردند تا نفوس عباد به بارگاه الهی تقرّب جویند و به عرفان حق نائل گردند. در لوحی خطاب به زهرا خاتون می‌فرمایند، "حبس را قبول فرمودیم تا گردن‌های عباد از سلاسل نفس و هوی فارغ شود و ذلّت اختیار نمودیم تا عزّت احباء از مشرق اراده اشراق نماید. همچو میدان که حق عاجز است. قسم به اسم اعظم که اگر اراده فرماید ارواح جمیع امم را به کلمه‌ای

اخذ نماید. معذرت از ظلم ظالمین چشم پوشیده و حمل بلاای لا تحصی فرموده تا کل را به مدینه باقیه ابدیه کشاند." (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۵)
 در لوحی دیگر علت را چنین بیان می‌فرمایند، "أ تظنون أنه أراد لنفسه شيئاً؛ لا ورب العالمين. إنه فدى نفسه لحيوتكم فوا عجا من الذين سلوا أسياف الهوى على وجه الذي أراد أن يدخلهم في ملكوت ربّه العزيز الحكيم. إنا أردنا البقاء لأهل الإنشاء و هم أجمعوا على قتلى فسوف يجدون أنفسهم على خسران مبين." (کتاب مبين، ص ۲۱۷)

اصل این قضیه در حقیقت مربوط به عهدی است که هیکل مبارک و دیگر مظاهر ظهور در ذرّ عما با ذات الوهیت منعقد فرموده‌اند: "از آنجایی که این سلاطین وجود در ذرّ عما و عوالم ارواح، به کمال میل و رغبت، جمیع بلایا را در سبیل حق قبول نمودند لهذا خود را تسلیم در دست اعداء نمایند به قسمی که آنچه بتوانند از ایذا و اذیت بر اجساد و اعضاء و جوارح این کینونات مجزده در عالم ملک و شهاده ظاهر سازند." (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۳۴۳)

بعد، در لوح دیگر مقصود از ظهور انبیاء در این عالم و بالتبع تحمل این اذیت و آزار را چنین بیان می‌فرمایند، "انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند." (همان، ص ۱۶۴)

در کلمات مکنونه فارسی نیز بر این نکته تصریح دارند، "دوست معنوی شما را لأجل شما دوست داشته و دارد بلکه مخصوص هدایت شما بلاای لا تحصی قبول فرموده. به چنین دوست جفا مکنید و به کویش بشتابید." (مجموعه الواح، ص ۳۸۹)

بعد از دعوت حق از خلق آیا توقف جایز است؟

جمال قدم همه را به سوی حق دعوت فرموده‌اند و انتظار دارند که جملگی لئیک گویان به سوی ابواب مفتوح شده ملکوت بشتابند و قدر این نعمت را بدانند. بدین لحاظ وقتی بندگان این دعوت را اجابت نمی‌کنند سبب حزن حق می‌شود که چرا خود را محروم می‌کنند.

در لوح نصیر اشارتی لطیف دارند که اگرچه نسایم عنایت الهی در هبوب است، اما خلق از آن در گریزند. فیض الهی را انقطاعی نیست؛ همیشگی و دائمی است و این دعوت به قوت خود باقی و پایدار: "هرگز فیض از مکنم جودم منقطع نشده و فضل از مخزن کرم مسدود نیامده ... ولكن این فضل لانهایه و کرم لابدایه کسانی را اخذ نماید که در ظلّ تربیت پیده ملکوت کلّ شیء در آیند و در فضای روحانی سبقت رحمته کلّ شیء مقرر نمایند." (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۸-۱۶۷)

ابواب ملکوت باز است، که عبارت از همان دعوت حق از خلق برای ورود به ملکوت باشد، و همه مأمور به دخول در "رضوان قدس محبوب" ولی خود را در عقبات مختلف معطل نموده‌اند. "بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقف و بعضی در عقبه اسماء محتجب." (همان، ص ۱۷۱)

بدین لحاظ حق انتظار دارد که خلق توقفی نداشته باشند و چون ندای محبوب بلند شد اجابت نمایند و به ملکوت تقدیس او بشتابند. لازمه این کار فرار از نفس و روی آوردن

به سوی خدای است (همان، ص ۱۶۹). اگر کسی خود را از باران رحمت الهی محروم کند و به کلمات بی معنی اکتفا نماید، "چگونه لایق این فضل عظمی و عطیه کبری گردد؟" (همان)

جمال مبارک برای خود چیزی نخواستند

عبارت قرآنی مشهور، "إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُوجِهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً" (سوره دهر یا انسان، آیه ۹) بارها محل استناد طلعت ابهی قرار گرفته است. مثلاً در کتاب ایقان (ص ۱۴) می فرماید، "این مظلوم یک فقره آن را ذکر می نماید و نعمت های مکتونه سدره مخزونه را لوجه الله بر عبادالله میزول می دارم تا هیاکل فانیه از اثمار باقیه محروم نمایند که شاید به رشی از انهار بی زوال حضرت ذی الجلال که در دار السلام بغداد جاری شده فائز شوند بی آنکه اجر و مزدی طلب نمایم. "إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُوجِهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً".

جمال مبارک آنچه خواسته اند برای احتیای خود بوده و آن عبارت از سلطنت دائمی و ملک باقی است. از برای خود هیچ نخواستند بلکه همه را فدا کرده اند تا بندگان به آنچه که مقصود از خلقت آنها بوده واصل شوند. در لوحی از قلم قدم نازل، "ای دوستان بشنوید ندای دوست حقیقی خود را و به اسباب دنیا و آنچه در او هست مشغول نشوید و خود را از زیارت جمال محبوب جان ممنوع نفرمایید. نمی خواهد برای شما مگر دولت باقی و ملک دائمی را و هرگز برای خود چیزی نخواستند و مقصودی جز ظهور عدل و وصول احباب به محافل قدس باقیه نداشته و کفی بالله شهیدا و من عنده علم الكتاب." (حقیقه عرفان، ص ۱۲۰).

جمال مبارک هرگز به حفظ جان خود نپرداختند

از ابتدای ظهور حضرت باب و قیام جمال مبارک به ترویج دیانت آن حضرت و سپس آنچه که برای امر مبارک خودشان رخ داد، کاملاً مشهود است که در جمیع موارد به ترویج امرالله و هدایت عبادالله پرداختند و ابدی روی پنهان نکردند و هیچگاه در حفظ جان خود تلاش نفرمودند. صفحات تاریخ گواهی است بر این مطلب. کلام خود آن حضرت نیز شهادت می دهد. از موارد مشهور لوح شگرشکن است که در جواب سید حسین متولی قمی عزّ نزول یافت، "گردن برافراختیم و تیغ بی دریغ یار را به تمام اشتیاق مشتاقیم؛ سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را به جان محتاجیم. از نام بیزاریم و از هرچه غیر او است در کنار. فرار اختیار نکنیم و به دفع اغیار نپردازیم. به دعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه های شجر انس آشیان سازیم و به منتهی مقامات حبّ منتهی گردیم." (نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ج ۱، ص ۱۶۴)

نوحه قلم اعلی از تصوّر فراق از مالک اسماء

لوح مبارک با این عبارت به پایان می رسد که قلم اعلی از تصوّر فراق از مالک اسماء مضطرب می شود و می فرماید که بعد از حضرتش دیگر حرکتی نخواهد کرد و احدی

صدای آن قلم را که بر صفحات کاغذ حرکت کند نخواهد شنید و به این ترتیب نفعات وحی منقطع خواهد شد.

توصیه‌های آخر لوح

جمال مبارک مخاطب لوح را به حفظ لوح، آنگونه که چشمانش را حفظ می‌کند، توصیه می‌فرماید. زیرا کلام الهی از هر چیزی عزیزتر است و بایدش گرامی داشت و به موجب آنچه که در آن آمده عمل کرد. قرائت آن به ابداع الحان سبب ارتقاء روح است و تمسک او به حق. تأکید می‌فرماید که مبادا چیزی در این جهان او را از خداوند باز دارد. تمسک به ذکر الهی است که او را حفظ خواهد کرد. پس در هر بامداد و شامگاه باید که تسبیح و حمد خدایش پردازد و او را سپاس گوید. آنگاه که این لوح را دریافت کرد قلباً به افق ابهی توجه نماید و بگوید، "لک الحمد یا الهی بما ذکرنتی فی سجنک الأعظم؛ نفسی لسجنک الفداء یا من بیدک ملکوث القدرة و الإقتدار."

یادداشت‌ها

- ۱- "افنان کبیر" مذکور در این لوح مبارک را نباید با جناب حاجی میرزا حسن افنان کبیر، برادر حرم حضرت ربّ اعلی، اشتباه گرفت. جناب رافتی نوشته‌اند، "مقصود از "افنان کبیر" به ظنّ قوی جناب حاجی میرزا محمدتقی افنان وکیل الدوله... است." (یادنامه بیضاء نورا، ص ۲۱)
 - ۲- برای ملاحظه معانی عرش به جلد چهارم اسرار الآثار خصوصی، ص ۳۲۷ و یادنامه مصباح منیر، صفحات عدیده، مراجعه شود.
 - ۳- متن کامل بیان مبارک این است: "اولیایی که در بأساء و ضراء مشاهده می‌شوند، باسی بر آن نفوس نه. چگونه است حال مرغی که عقاب بیند و حال غنمی که از اطراف ذناب مشاهده کند. کمال مرحمت را باید درباره آن نفوس مبذول داشت و اگر هم امر خلافی و کلمه نالایقی از ایشان ظاهر شود، باید به صبر جمیل تمسک جست و به ستر اکبر که از نتایج اسم ستار الهی است تشبّث جست. چه اگر ترک اولی از بعضی ذکر شود، سبب حزن آن بیچاره و انفعال او شود و این لدی‌الله محبوب نه."
 - ۴- در مائده آسمانی، ج ۴، ص ۴۳ عبارت "این سیر و سرّ آن" آمده است.
 - ۵- این حدیث منسوب به حضرت رسول اکرم است: "اول ماکتب الله فی اللوح المحفوظ انی انا الله، لا الا اله انا، من لم یرض بقضائی و لم یشکر لنعمائی و لم یصبر علی بلائی، فلیطلب ربا سوائی." (صدری‌نیا، باقر. فرهنگ ماثورات متون عرفانی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۴)
- (مضمون: نخستین چیزی که خداوند در لوح محفوظ نوشت این بود که من خدایم و جز من خدایی نیست. کسی که به قضای من رضا ندهد و سپاس نعمت‌های مرا نگذارد و بر بلاهای من صبر نکند، باید خدایی جز من بجوید.)

۶- طبق تصریح جناب ملک‌خسروی (قلیم نور، ص ۲۱۷) مخاطب این لوح، زهرا خاتون کوچکترین حرم جناب امیرزا محمدحسن اخوی جمال مبارک بوده است. او مادر میرزا فضل‌الله نظام‌الممالک است. حضرت عبدالبهاء درباره این خانم می‌فرمایند، "امه‌الله زهرا در صغر سن در آن قریه نورا به خاطر می‌آید که با پدر مرحومش، امیرزا خداوردی، در هر صباح و مساء حاضر میشد و چون طفل بود صحبت شیرین می‌نمود و کلماتش دلنشین بود. امیدم چنان است که حال، در کبر سن، خوشتر و شیرین‌تر و بهتر و دلکش‌تر به ذکر جلیل اکبر پردازد." (همان مأخذ، ص ۲۱۹)